

مصادیق سنجی مباحث سهروردی در رابطه با اصالت وجود و ماهیت

عباس شیخ شعاعی*، استادیار دانشگاه اصفهان

باقر گرگین، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه تربیت معلم تهران

چکیده

توجه قرار دادن این مطالب و جستجوی نظیر آنها در سخنان صدرالمتألهین، کیفیت و کمیت این هماهنگی بیشتر آشکار میگردد. همچنین شیخ اشراق بیاناتی دارد که ظهور در اصالت ماهیت دارد. از آن جمله میتوان به اعتباری دانستن وجود و مجعول بودن ماهیت اشاره کرد. نگارنده در آن بیانات بتأمل پرداخته، به بررسی و تحلیل ابعاد گوناگون آنها مبادرت ورزیده است. در پایان نیز آشکار شده است که آراء سهروردی با اصالت وجود هماهنگی بیشتری دارد.

با به میان کشیدن مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت توسط ملاصدرای شیرازی، عالم حکمت اسلامی چنان تحت تأثیر این بحث قرار گرفت که متفکران حوزه فلسفه همواره میکوشیدند اندیشه فیلسوفان پیش از صدرا را نیز بر اساس این مسئله تفسیر و توجیه کنند. شیخ شهابالدین سهروردی نیز بعنوان یکی از بزرگترین حکیمان مسلمان از این حکم در امان نماند. در مورد اینکه آیا وی اصالت را از آن ماهیت میداند یا نور یا وجود، دیدگاه‌های فراوانی بیان شده است. گروهی او را اصالت ماهیتی دانسته‌اند و دیگر گروه او را اصالت نوری انگاشته‌اند.

کلید واژگان

سهروردی
نور
اصالت ماهیت
اصالت وجود

اما هیچ‌یک از این دو انگاره با بحثهای سهروردی هماهنگی کامل ندارد. از اینرو با توجه به این نکته که در زمان شیخ اشراق مسئله اصالت بگونه‌یی که در زمان صدرالمتألهین و در آثار او مطرح بوده، محل بحث نبوده است، باید دید مبانی سهروردی با اصالت وجود هماهنگی بیشتری دارد یا اصالت ماهیت؟ سهروردی سخنانی درباره نور دارد که با بحثهای متناظر آن در حکمت متعالیه در باب وجود قابل مقایسه و تطبیق است که بایسته است بتحلیل آنها پرداخته شود. از سوی دیگر دیدگاهی را پیرامون وجود مطرح کرده است. با مورد

مقدمه

آنچه از دیرباز ماجرای را پیرامون شخصیت شیخ اشراق، شیخ شهابالدین یحیی بن حبش سهروردی، بوجود آورده است، قول به اصالت ماهیتی بودن اوست. به این بیان که، سهروردی در نزاع اصالت وجود یا ماهیت، جانب اصالت ماهیت را اختیار کرده و وجود را اعتباری دانسته است. اما این مبنا با بسیاری

*.sheikhshoae@gmail.com

از سخنان او ناسازگار است. درباره دیدگاه سهروردی در این باب سه نظریه میتوان مطرح ساخت. نظریه نخست بر این باور است که در آثار سهروردی شواهدی برای اصالت ماهیت یا وجود، بچشم میخورد. ازاینرو، قائلین به این نظریه، وی را به یکی از دیدگاههای اصالت وجود یا ماهیت منسوب میسازند. در این میان کسی را نمیشناسیم که بر این باور باشد که سهروردی اصالت وجودی است اما کسانی هستند که او را اصالت ماهیتی میدانند. صدرالمآلهین از آن دست اندیشمندانی است که از دلایلهای سهروردی بر نفی تحقق خارجی وجود^۱ و عرض بودن وجود^۲، نتیجه میگیرد که وی به اصالت ماهیت باور دارد.^۳ حاجی سبزواری نیز هنگامیکه سخن قائلین به اصالت ماهیت را بررسی میکند، شیخ اشراق را از آن دسته میدانند.^۴ علامه طباطبایی همگام با پیشینیان خود قول به اصالت ماهیت را بحکیمان اشراقی منسوب میدانند و بیان میدارد که قائلین به این اندیشه، ماهیت را در حالیکه بتوان وجود را از آن انتزاع کرد اصیل میدانند و وجود را نیز چون از آن انتزاع میشود اعتباری میدانند.^۵ اما بنظر میرسد این نظریه از دقت کافی برخوردار نباشد؛ زیرا، که اولاً چون مسئله امر اصیل برای شیخ اشراق مطرح نبوده، ازاینرو، اصولاً صحیح نیست که اندیشه‌های او را با یکی از این دو دیدگاه مطابق بدانیم. دوم اینکه برای طرح این مسئله در آغاز باید تفکیک میان وجود و ماهیت پذیرفته شود، اما سهروردی این تفکیک را نپذیرفته و درباره فرض ماهیت بدون وجود، به طرح اشکال میپردازد.^۶ وی معتقد است افرادی که از زیادت وجود بر ماهیت سخن میگویند، نخست ماهیتی را فرض کرده، سپس وجودی به آن ملحق میکنند. در حالیکه مخالفان این نظریه میتوانند ادعا کنند که همان

ماهیت مفروض، به فاعل منسوب است و نیازمند زیادت وجود نیست.

بعلاوه، شیخ اشراق هیچگاه در آثارش بر اصالت ماهیت تکیه نکرده و در مقام اقامه دلیل برای اثبات این ادعا نیز بر نیامده است. بنابراین صحیح نخواهد بود که همان مواجهه‌یی را که با سخنان ملاصدرا در این زمینه داریم با بیانات سهروردی نیز داشته باشیم. نظریه دوم معتقد است سهروردی اصالت نوری بوده است. شاید بتوان دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی را بعنوان نخستین دانشمندی نام برد که بگونه‌یی علمی به این نظریه پرداخته است. وی معتقد است سهروردی در حکمت خود بر نور تکیه کرده و آنرا اساس فلسفه خود قرار داده است.^۷ با نظر به اینکه شیخ اشراق هیچگاه بر اصالت ماهیت پافشاری و استدلال نکرده و نور را اساس مباحث خود قرار داده و همه تأکیدش بر آن است، میتوان وی را اصالت نوری دانست.^۸ در باور این دسته از

۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف آیت الله سیدمحمد خامنه‌ای، بتصحیح دکتر غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ج ۱، ص ۴۹.
۲. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، باشراف آیت الله سیدمحمد خامنه‌ای، بتصحیح دکتر سیدمصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ص ۱۳۴.
۳. همان، ص ۱۳۲.
۴. سبزواری، ملاحادی، شرح منظومه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، ص ۴۳.
۵. طباطبایی، محمدحسین، نه‌ایة الحکمة، قم: انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۶۰، ص ۱۱.
۶. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات - حکمة الاشراق، بتحقیق هانری کربن، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۶۵ و ۶۶.
۷. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۵.
۸. همو، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۶، ص ۲۶.

اندیشمندان، شیخ اشراق اساس مابعدالطبیعه خود را بحث «نور و ظلمت» قرار میدهد و تنها بر نور، نام حقیقت نهاده، و به خاطر وضوحش آن را بینای از تعریف میدانند. وی پس از نشان دادن بدهت نور و معرفی مفاهیم کلیدی و محوری آن، وارد مباحث فلسفه اشراقی خود میشود. بر اساس اصالت نور یا بتعبیر دقیقتر، اصالت انوار، آنچه در خارج واقعیت دارد، نور است و ظلمت در واقع فقدان نور است. منظور از نور نیز حقیقت نور است نه مفهوم آن.^۹

این نظریه در فهم اندیشه‌های سهروردی کامیابتر بوده است. اما از آنجا که اولاً سهروردی در برخی مباحث بر وجود تکیه کرده و ثانیاً سخن از اصالت در مکتب اشراق چونانکه در حکمت متعالیه پرداخته شده است، جایگاهی ندارد و همچنین سرایت دادن اصالتِ صدرایی بسهروردی صحیح نمیباشد، نمیتوان طرح نظریه اصالت نور را در باب حکمت اشراق صائب دانست.

نظریه سوم که مورد تأکید نگارنده نیز هست، معتقد است مسئله امر اصیل و اعتباری بصورت مستقل و صریح، (آنگونه که در حکمت متعالیه مطرح شده) در کاوشهای سهروردی بچشم نمیخورد و اصولاً نمیتوان هیچیک از نور، وجود یا ماهیت را در دیدگاه سهروردی اصیل دانست و آن دو دیگر را اعتباری، آنگاه همه سخنان وی را با این مبنای مفروض هماهنگ یافت. از اینرو، با توجه بعدم وجود بحثی منظم و مستقل در باب اصالت نور، در این مقاله به بررسی شواهد موجود در دیدگاه‌های شیخ اشراق در باب نور، وجود و ماهیت پرداخته میشود. حاصل این بررسی تنها میتواند از نزدیکتر بودن اندیشه‌های وی به یکی از دو دیدگاه اصالت وجود یا ماهیت حکایت کند.

■ مسئله امر اصیل

برای شیخ اشراق مطرح نبوده،
از اینرو، اصولاً صحیح نیستکه
اندیشه‌های او را با یکی از این دو دیدگاه
مطابق بدانیم. ضمن اینکه سهروردی
تفکیک وجود و ماهیت را نپذیرفته
و درباره فرض ماهیت بدون
وجود، به طرح اشکال
میردازد.

۱. شواهد اصالت وجود

در آغاز به این نکته میپردازیم که نور و وجود در چه مواضعی قابل تطبیق هستند. در گام نخست سخن را بر روی بنیادیتترین مسئله فلسفی، یعنی اصالت میبریم تا روشن شود نگاه ملاصدرا و شیخ اشراق در این باب تا چه اندازه به یکدیگر نزدیک است.

۱-۲. معنای اصالت

تحقق و اصالت در نظام صدرایی از اینجا آغاز میشود که اصل واقعیت خارجی، بدیهی و غیر قابل انکار است و تمام انسانها رفتار خود را براساس قبول واقعیات خارجی، مبتنی کرده‌اند.^{۱۰} این واقعیات خارجی، هنگامیکه در ظرف ذهن قرار میگیرند، معمولاً بصورت قضیه هلیه بسیطه در می‌آیند که حداقل از دو مفهوم مستقل تشکیل شده که یکی از آنها موضوع و دیگری محمول است. مفهومی را که موضوع قرار میگیرد و قالب مفهومی آن واقعیت خارجی است، ماهیت مینامند، و مفهومی که محمول

۹. نک: اکبریان، رضا، «اصالت نور در سهروردی و اصالت وجود در ملاصدرا»، خردنامه صدرا، ش ۲۵، پ ۱۳۸۰، ص ۱۹.
۱۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.

■ با نظر به اینکه

شیخ اشراق هیچگاه بر
اصالت ماهیت پافشاری و استدلال
نکرده و نور را اساس مباحث خود
قرار داده و همه تأکیدش بر
آن است، میتوان وی را
اصالت نوری
دانست.

امر اصیل را برداشت کرد. سهروردی بر این باور است که بیرون آورنده همه موجودات نورانی، جسمانی و مثالی از تاریکی عدم به نور وجود، واجب الوجود بالذات است؛ بنابراین او از سایر موجودات در اطلاق اسم وجود و نور و نیز معنای آنها شایسته‌تر است و همه موجودات از آن جهت که از تاریکی عدم بنور وجود میرسند، ظاهر و در واقعیت عینی موجودند. پس از این لحاظ، وجود سراسر نور است.^{۱۱} با توجه به این بیان ملاحظه میشود که سهروردی بین وجود و نور در اصالت و موجودیت در خارج تفکیکی قائل نمیشود. سهروردی این دو را با او عطف به یکدیگر عطف نموده و به یک معنا در نظر گرفته است. آن معنا نیز عبارت است از امری که همه موجودات بوسیله آن از تاریکی عدم به سوی نور وجود خارج میگردند و در خارج موجود میشوند. بنابر تصریح سهروردی وجود،

۱۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۳۷.

۱۲. همان، ص ۴۸؛ لاهیجی، محمدجعفر، شرح رساله المشاعر، بتصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۴۳-۴۶.

۱۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۲۵۵.

۱۴. شهرزوری، شمس‌الدین، شرح حکمة الاشراق، بتصحیح حسین ضیایی تربتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵.

قرار میگیرد، مفهوم وجود است که از معقولات ثانیه فلسفی میباشد. از اینرو، دو مفهوم مختلف از یک واقعیت خارجی بدست می‌آید که یکی را ماهیت و دیگری را وجود مینامند. مثلاً از واقعیت خارجی درخت و انسان دو مفهوم درخت و انسان در ذهن حاصل میشود که قالب مفهومی واقعیت خارجی (نظیر درخت و انسان) را، ماهیت و مفهوم دیگر را وجود میگویند.

حال که ما از هر واقعیت خارجی دو مفهوم یکی بنام ماهیت و دیگری بنام وجود انتزاع میکنیم، در این مسئله اختلاف است که اصالت با کدامیک از این مفاهیم است؛ به این معنا که، آنچه حقیقتاً در خارج موجود است کدام است و چیزی که حقیقتاً موجود نیست - اما، بدلیل نوعی ارتباط یا اتحاد با امری که حقیقتاً موجود و اصیل است، و عقل ما آنرا مجازاً موجود فرض میکند - چیست.^{۱۲}

ملاصدرا پس از اینکه مسئله را بدینگونه تبیین میکند، استدلالهایی را در اثبات اصالت وجود ارائه میدهد. از آن جمله، وی بیان میدارد که هر غیر وجودی، با داشتن وجود متحقق میگردد. بنابراین خود وجود، که ملاک اتصاف هر غیر بتحقق است، باید بخودی خود تحقق داشته باشد؛ زیرا اگر متحقق نباشد نمیتواند ملاک تحقق غیر باشد و همچنین اگر وجود متحقق باشد ولی نه بخودی خود، بلکه بواسطه غیر، دور لازم می‌آید؛ چراکه هر غیر وجودی نیز بواسطه وجود متحقق می‌شود.^{۱۳}

مسئله اصالت وجود یا ماهیت بصورت دورانی، بمعنی اینکه حتماً باید یکی از آنها اصیل و دیگری اعتباری باشد، در زمان سهروردی مطرح نبوده و از زمان میرداماد (۱۰۴۱ ق) به بعد طرح شده است.^{۱۴} اما از سخن وی درباره واجب میتوان دیدگاه وی درباره

سراسر نور است، ازینرو اصیل میباشد.

موضع دیگری که در مسئله اصالت، میتوان دیدگاه صدرا و سهروردی را با یکدیگر سنجید، دلیلی است که ملاصدرا برای اثبات اصالت وجود در اسفار به آن استناد کرده است؛ این دلیل همانگونه که خواهد آمد با بیانی که سهروردی در تقسیم شیء بواجب و ممکن و نیازمندی ممکن بعلت در وجودش ارائه میدهد، قابل انطباق است.

ملاصدرا چنین استدلال میکند که وجود هنگام نبود هر اعتبار و معتبری موجود است؛ زیرا این حقیقت به عین حقیقت واجب، موجود است، و حقیقت واجب، چیزی جز وجود نیست (نفی ماهیت از واجب) و وجود واجب قبل از هر موجودی است؛ چنانکه در حدیث آمده است: «کان الله و لم یکن معه شیء». پس باید موجودیت وجود وابسته به اعتبار نباشد؛ یعنی وجود اصیل است.^{۱۵}

این استدلال را با سخن شیخ اشراق در تقسیم شیء به واجب و ممکن و نیاز ممکن در موجودیت به علت میسنجیم. وی بیان میدارد که شیء به واجب و ممکن تقسیم میشود. ممکن، در حد ذات، وجودش بر عدمش رجحان ندارد. چون رجحان در حد ذاتش نیست، پس باید بناچار رجحان آن بخاطر مرجحی خارج از ذات باشد که با حضور علت (مرجح)، وجود ممکن، و با عدم علت، عدم آن واجب میشود. پس وجوب و امتناع ممکن بواسطه غیر اوست. منظور از علت نیز علت تامه است که بسبب وجود آن، وجود شیء دیگر (بطور قطعی) واجب شود و تأخر وجود شیء از آن علت متصور نباشد.^{۱۶}

بنمایه دلیل اصالت وجود اینست که ماهیت و شیء ممکن (مثلاً ذات انسان) حالت لا اقتضاء دارد، به

این معنا که در ذات خود نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم. پس اگر موجود شد، باید عاملی آنرا از حالت استواء خارج کرده باشد و آن عامل چیزی جز وجود نیست، یعنی امر ممکن بذات خود هیچ اقتضایی ندارد و همه چیزش بواسطه علتش است؛ چنین چیزی نمیتواند اصیل باشد و این معنای اصالت وجود است.

اگر اندکی تأمل کنیم بخوبی درمی یابیم که جان استدلال ملاصدرا و شیخ اشراق یکی است و اختلاف تنها در تعبیر بکار گرفته شده است. آنچه در اینجا مانع هماهنگ ساختن کامل سخنان این دو حکیم بزرگ میشود این است که مسئله (بنحوی که نزد ملاصدرا مطرح بوده) ذهن سهروردی را بخود مشغول نکرده بوده است. این نکته، مسئله مهمی است که شهید مطهری نیز در شرح خود بر منظومه حاجی سبزواری به آن توجه داده است.^{۱۷}

۱-۳. تشکیک نور و وجود

بحث دیگری که میتواند نقطه تلاقی نور اشراقی و وجود صدرا را باشد، مبحث تشکیک و اختلاف بشدت و ضعف در حقیقت واحد است. اصل بنیادین فلسفه ملاصدرا تمایز حقیقت وجود از مفهوم آنست^{۱۸} و مطابق آن، تقسیم وجود بواجب و ممکن، وارد حوزه

۱۵. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۰۸؛ فیصری، داوود بن محمد، مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۴؛ آملی، سیدحیدر، رساله نقد النقود فی معرفة الوجود (ضمیمه کتاب جامع الأسرار و منبع الأنوار)، تهران: انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۷، ص ۶۲۸.

۱۶. سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات - حکمة الاشراق، ج ۲، ص ۶۲-۶۳.

۱۷. مطهری، مرتضی، شرح مسوط منظومه، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۱.

۱۸. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۷۱.

و قلمرو حقیقت وجود می‌گردد. بنابر اصل مذکور، عینیت و اصالت با وجود است،^{۱۹} و دیگر نمیتوان در تقسیم مذکور سخن از ماهیت به میان آورد، چون ماهیت اعتباری است. بدین ترتیب، ملاصدرا وجود را بوجود مستقل و وجود رابط تقسیم میکند که ویژگی قسم نخست، بینایی از غیر است که به آن واجب الوجود گفته میشود و صرف وجود است و ویژگی قسم دوم، نیازمندی به غیر است که به آن ممکن الوجود گفته میشود.^{۲۰} این فقر و نیازمندی نیز در وجود ممکن، بعنوان وجودی رابط، تمام حیثیت آن را میسازد. بر این اساس است که سخن از تشکیک به میان می‌آید و اختلاف در شدت و ضعف و کمال و نقص دانسته میشود^{۲۱} و به اصل حقیقت واحد وجود باز می‌گردد. از اینرو موجوداتی هم که وجود واقعی دارند با یکدیگر تفاوت واقعی دارند و چون تنها وجود است که واقعیت دارد، پس این اختلافات بخود وجود بر می‌گردند. این موجودات همگی به یک معنا وجود دارند و حمل وجود بر آنها یکسان و به یک معنا است، با وجود آنکه با یکدیگر اختلاف نیز دارند. مثلاً برخی از این موجودات مقدم، قویتر و کاملتر از برخی دیگرند؛ مثلاً وجود علت قویتر و مقدم بر وجود معلول است، همچنین وجود در هر یک از عقول طولی، مقدم بر وجود عقل دیگر است، صدق وجود نیز بر جوهر اقدم و اولی است از صدق آن بر عرض.^{۲۲} اینگونه تشکیک را تشکیک خاصی یا «تشکیک اتفاقی» گویند، زیرا ما به اتفاق عین ما به اختلاف است.^{۲۳} سهروردی نیز بهمین بیان که گذشت قائل به اختلاف انوار است. از دیدگاه سهروردی، انوار فی نفسه، از لحاظ حقیقت نوریه اختلافی ندارند و اختلاف آنها تنها بکمال و نقص یا شدت و ضعف و به اموری است که خارج از ذات آنهاست. زیرا اگر انوار، یک حقیقت واحد

نداشته باشند و با یکدیگر اختلاف داشته باشند و اختلاف آنها بفصول منوعه باشد بناچار باید مرکب از اجزاء باشند که حداقل آن دو جزء است و اگر دارای دو جزء باشند و هر یک از آن دو جزء فی نفسه نور نباشد، ناگزیر ظلمت است و لازم می‌آید که مجموع آن دو، نور فی نفسه نباشد و اگر یکی از آن دو نور باشد و دیگری غیر نور، در این صورت جزئی که غیر نور است مدخلیتی در حقیقت نور نخواهد داشت پس حقیقت نور باید یکی از آن دو باشد.^{۲۴}

از اینجا بدست می‌آید که اختلاف انوار بحقیقتشان نیست و اختلاف آنها بتشکیک است. سهروردی دلیل دیگری نیز برای این مطلب ذکر میکند که از آن نیز مفاد همین دلیل استفاده میشود، از اینرو جهت پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن در می‌گذریم.^{۲۵}

همانگونه که آشکار گشت، در این مسئله نیز هماهنگی فراوانی بین وجود و نور برقرار است که این نگاه مشترک البته ارتباط مستقیمی بمسئله اصالت وجود نیز دارد. بدینسان که امری میتواند تشکیکی باشد که از حقیقت واحد تشکیل شده باشد و در آن جزئی غیر از خودش وجود نداشته باشد، بدین معنا که بسیط باشد. این ویژگیهایی که بیان آن گذشت نمیتواند جز به امر اصیل اختصاص داشته باشد. البته تشکیک مورد نظر سهروردی با تشکیکی که ملاصدرا بیان کرده (و سخن تازه‌ی است) تفاوتی

۱۹. همان، ص ۴۸.

۲۰. همان، ج ۶، ص ۱۷.

۲۱. همان، ج ۱، ص ۸۲ - ۸۳.

۲۲. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة - التعلیقات، بیروت:

داراحیاء التراث، ج ۳، ص ۳۸۵.

۲۳. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۷۲.

۲۴. شهرزوری، شمس الدین محمد، شرح حکمة الاشراق،

ص ۳۱۱ - ۳۱۲.

۲۵. نک: همان، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.

نیز دارد که بسیار فربه‌تر از آنستکه در این مجال بگنجد.^{۲۶}

۱-۴. ادراک وجود و نور

مطلب دیگری که بایسته است به آن پرداخته شود، چگونگی ادراک نور و وجود است. نور و وجود در نحوه ادراک نیز در کلام ملاصدرا و سهروردی سازگاری بسیاری با یکدیگر دارند. سهروردی با استوار ساختن مابعدالطبیعه خویش بر پایه آنچه ظاهر است به بحث درباره ساختار حقیقت میپردازد. او حقیقت را به حقایق نوریّه عینیّه‌یی که مستقیماً معلوم ما واقع میشوند، نسبت میدهد و درباره ادراک نور میگوید هر نوری که بتوان به آن اشاره حسی کرد، نور عارض است. پس اگر نور محض باشد، قابلیت اشاره ندارد و جسم نخواهد بود و بهیچ روی دارای جهت نخواهد بود.^{۲۷} شهرزوری در شرح این عبارت اضافه میکند که نور مجرد از مواد جسمانی و قائم بذات خود است و قابلیت اشاره حسی ندارد و تنها قابلیت اشاره عقلی دارد؛ این اشاره نیز بصریح عرفان است.^{۲۸} منظور از صریح عرفان اینستکه جز عرفان و درک شهودی، در وجدان آن امر، دخالت ندارد.

چنین مواجهه‌یی، اختصاص به سهروردی ندارد. صدرالمتألهین همواره بر لزوم تفاوت نهادن میان موجود که اعتباری عقلی است و از طریق مقایسه و کاوش عقلی فراچنگ می‌آید و حقیقت عینی و خارجی وجود که تنها با علم حضوری بدست می‌آید، پای میفشارد. او بر این باور است که ادراک حقیقت وجود با حد و رسم و صورت مساوی با آن ممکن نیست، چراکه ادراک از راههایی که بیان شد، مخصوص ماهیت است. اما درباره وجود باید گفت حضور آن تنها از طریق مشاهده صرف امکانپذیر است.^{۲۹} وی

■ شیخ اشراق

اساس مابعدالطبیعه

خود را بحث «نور و ظلمت»

قرار میدهد و تنها بر نور، نام حقیقت نهاده، و به خاطر وضوحش آن را بینیا از تعریف میداند. منظور از نور نیز حقیقت نور است نه مفهوم آن.

همچنین بر این نکته پای میفشارد که حقیقت وجود بدلیل اینکه خارجیت، عین ذات آنست، هرگز به ذهن نمی‌آید. در دیدگاه وی حقیقت وجود، دقیقاً چیزی است که نه ماهیت دارد و نه ماهیت است. پس باید به حضورش رفت و آن را حضوراً درک کرد.^{۳۰} از آنچه بیان آن گذشت روشن میشود که این دو حکیم بزرگ در ادراک نور و وجود نیز نزدیکی فراوانی به یکدیگر دارند. این مطلب بپترید با مسئله اصالت وجود مرتبط است، بدین بیان که اگر قائل به اصالت وجود نباشیم و آنرا عین خارجیت ندانیم، نخواهیم توانست نتایجی را که ذکر شد، استنباط کنیم.

۱-۵. عینیت وجود

مطلب دیگری که در کتاب حکمة الاشراق بدان پرداخته شده و جز با اصالت وجود سازگار نیست، قاعده‌یی است که در آن مقومات یک شیء مورد

۲۶. نک: اکبریان، رضا، «اصالت نور در سهروردی و اصالت

وجود در ملاصدرا»، ص ۳۱.

۲۷. شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ص ۲۶۳.

۲۸. همان، ص ۲۸۳.

۲۹. ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۳۲.

۳۰. همو، المشاعر، با مقدمه هانری کربن، تهران: طهوری،

۱۳۴۲ق، ص ۶.

■ سهروردی

بر این باور است که

بیرون آورنده همه موجودات نورانی،
جسمانی و مثالی از تاریکی عدم به نور
وجود، واجب الوجود بالذات است؛
بنابراین او از سایر موجودات
در اطلاق اسم وجود
و نور و نیز معنای آنها شایسته تر است.

ماهیت خود نمیتواند از مقومات مختلفی برخوردار باشد که علی البدل جایگزین یکدیگر شوند، چرا که با تغییر هر یک از مقومات، ماهیت نیز تغییر میکند، ولی در مقومات وجود، اینگونه نیست، زیرا شیء بلحاظ وجود خود میتواند مقومات متفاوتی داشته باشد که علی البدل جایگزین یکدیگر شوند. علت نیز، همانگونه که گذشت، اینست که مقومات وجود، خارج از ذات شیء بوده، با تغییر هر یک از آنها ماهیت شیء متحول نمیشود. نتیجه مهمی که از مقدمات گذشته بر ما آشکار میشود اینست که وجود دارای هویت عینی بوده و از ماهیت نیز متمایز میباشد، زیرا اگر وجود را یک امر اعتباری بشمار آوریم که از ماهیات انتزاع میگردد، مستلزم آن خواهد بود که در نیازمندی به مقومات، تابع نیازمندی ماهیت به مقومات بوده باشد، درحالیکه آنچه گفته شد خلاف این را نشان میدهد.

آنچه در اینجا به بررسی آن مبادرت ورزیدیم، عینیت سخنان سهروردی و ملاصدرا نبود بلکه سازگاری و ارتباط این دو دیدگاه بود؛ بدینصورت که اگر عینیت وجود را بر مبنای سهروردی بپذیریم، دیگر نمیتوانیم قائل به اعتباریت وجود باشیم و بر همین مبناست که بحث اصالت وجود، بصورتی که ملاصدرا مطرح ساخته، سامان میگیرد؛ چونانکه اگر عینیت وجود را بعنوان مقدمه اثبات نکنیم و نپذیریم، نتایجی که ملاصدرا برداشت کرده، بیمعنا خواهد بود.

۱-۶. واجب الوجود و هستی صرف

مسئله دیگری که بصراحت دلالت بر اصالت وجود میکند، وجود محض و انیت صرف بودن نفس ناطقه

۳۱. شهرزوری، شرح حکمة الاشراف، ج ۲، ص ۵۵.

۳۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در

فلسفه سهروردی، ص ۶۲۳.

بررسی قرار گرفته میشود. آنچه در این قاعده آمده است مستلزم عینیت وجود است. سهروردی در این قاعده معتقد است حقیقت واحد نمیتواند مقومات مختلف و متعددی داشته باشد، که این مقومات علی البدل جایگزین یکدیگر شوند. اما یک شیء میتواند بلحاظ وجود خود از مقومات مختلف برخوردار باشد.^{۳۱} مقوم در اصطلاح عبارت است از چیزی که یک شیء بدون آن موجود نمیشود. البته باید به این نکته توجه نمود که مقوم وجود با مقوم ماهیت متفاوت است. مقوم ماهیت عبارت است از چیزی که ماهیت بدون آن موجود نمیشود، با وجود اینکه مقوم، جزء ماهیت نیز بشمار می آید. اما مقوم وجود آن چیزی است که شیء بدون آن موجود نمیگردد با این وجود که مقوم خارج از ذات شیء میباشد.^{۳۲} بعنوان مثال ناطق بودن، مقوم ذات انسان محسوب میشود، زیرا با وجود اینکه انسان بدون ناطق بودن موجود نمیشود، ناطق بودن جزئی از ذات انسان نیز هست. درباره مقوم وجود میتوان به مخلوق بودن برای انسان مثال زد. مخلوق بودن جزء مقومات وجود است زیرا بدون آن انسان موجود نمیشود ولی جزء ماهیت انسان نیست.

از اینرو، نتیجه میشود که شیء واحد به لحاظ

و عقول و ذات حق تعالی است. سهروردی به این نکته توجه نموده و بر این باور است که واجب الوجود ماهیتی وراء هستی ندارد و از اینرو واجب بالذات، وجود و هستی صرف بوده که هرگز چیزی او را آلوده نمیسازد.^{۳۳} برای هستی صرف نیز نمیتوان دو مصداق فرض کرد، زیرا آنچه غیر وجود است ثانی وجود نیست و آنچه وجود است چیزی جز صرف وجود نخواهد بود. هستی از آن جهت که هستی است بنفس خود مقرر و بذات خویش موجود است و هرگز به چیزی وابسته نیست. تنها در تعینات و تطورات هستی است که سخن از تعلق به میان می‌آید. این سخنان معنایی جز اصالت وجود نمیتواند داشته باشد.

صدرالمآلهین نیز این مطلب را بتفصیل بحث کرده است. او معتقد است واجب الوجود جز وجود خاص خود، ماهیتی ندارد و ماهیت واجب الوجود (بمعنای ما به الشیء هو هو) عین انبیت اوست. ملاصدرا برای اثبات این مطلب سه دلیل ارائه کرده است. ما در اینجا مهمترین آنها را بیان میکنیم: اگر وجود واجب زاید بر ذات او باشد، تقدم شیء بر نفس لازم می‌آید که بطلان آن بدیهی است. افزون بر این، چنانکه فخر رازی گفته، اگر ذات با همان وجود بر وجود، متقدم باشد، لازم می‌آید یک شیء دو وجود داشته باشد و اگر با وجود دیگر موجود باشد تسلسل در وجودات لازم می‌آید. بیان ملازمه چنین است که در صورت مفروض، از آنجایی که وجود عارض بر ماهیت است، بماهیت که معروض اوست نیازمند است. پس این وجود، ممکن و نیازمند علت است و علت آن هم خود ماهیت است، زیرا واجب نباید در وجودش نیازمند غیر باشد. از سوی دیگر چون هر علتی بر معلول خود تقدم دارد، پس ماهیت واجب تعالی که علت وجود است بر وجود خود متقدم خواهد بود.^{۳۴}

از جمله کسانی که از این سخن شیخ اشراق دچار شگفتی شده، ملاصدرا است. وی در الشواهد الربوبیة از موضع سهروردی در باب هستی محض بودن نفوس انسانی و مافوق آن (که واجب تعالی نیز از آن جمله است) اظهار شگفتی کرده، این پرسش را مطرح میسازد که چگونه این حکیم اشراقی بزرگ وجود را اعتباری میدانند و با اینحال، وجود واجب را صرف وجود میدانند. لازمه این سخن پذیرش این مطلب است که واجب الوجود جز صرف اعتبار نیست. صدرالمآلهین به این ناسازگاری اشاره کرده و داد پرسش بلند میکند که آیا این جز تناقضی صریح است که سهروردی بدام آن گرفتار آمده است؟^{۳۵}

آنچه از مقایسه مباحث نور و وجود در حکمت اشراق با مسائل مربوط به وجود در حکمت متعالیه نتیجه میشود اینست که این دو در مهمترین مسائل و مواضع که بیان آنها گذشت، هماهنگی و در مواردی عینیت دارند. در بخشی از مباحث نیز نیازی بتطبیق وجود با نور نیست بلکه سهروردی بحث را درباره خود وجود مطرح کرده و بهمان اصولی تصریح نموده که ملاصدرا به آنها اذعان میکند. این دسته از اندیشه‌های حکیم اشراقی با اصالت وجود سازگار است و از مصادیق یا شواهد آن بشمار می‌آید.

۲. شواهد اصالت ماهیت

حال نوبت به آن میرسد که به بررسی آن دسته از سخنان سهروردی پردازیم که با اصالت ماهیت هماهنگی بیشتری دارند.

۳۳. سهروردی، شهاب‌الدین، التلویحات، بتصحیح علی‌اکبر فیاض، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴، ص ۳۵.
۳۴. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵.
۳۵. ملاصدرا، الشواهد الربوبیة، ص ۲۰.

■ سهروردی

بین وجود و نور در اصالت

و موجودیت در خارج تفکیکی قائل

نمیشود. سهروردی این دورا با واو عطف به

یکدیگر عطف نموده و به یک معنا در نظر

گرفته است. آن معنا نیز عبارت است

از امری که همه موجودات

بوسیله آن از تاریکیِ عدم به سوی نور وجود

خارج میگردند.

۱-۲. اعتباریت وجود

شایسته است در آغاز، معنای اعتباری بودن وجود در آثار شیخ اشراق را روشن کنیم؛ سپس رابطه آن با اصالت وجودی که ملاصدرا هندسه فکری خود را بر مبنای آن بنیان نهاده است بررسی کنیم.

اعتباری بودن وجود به دو طریق توسط شیخ اشراق مورد بررسی قرار گرفته است. در طریق نخست که در این بخش به آن خواهیم پرداخت، سهروردی در آغاز، تعریفی از مفاهیم اعتباری ارائه داده است، آنگاه وجود را نیز از مصادیقی انگاشته که تحت این تعریف واقع میشود.

از عبارات شیخ اشراق چنین برداشت میشود که منظور او از اینکه مفهومی اعتباری است، اینست که در خارج، آن مفهوم وجود منحاز و مستقلی ندارد. حتی او اجناس و فصول را هم جزء مفاهیم و اوصاف اعتباری لحاظ میکند. از خصوصیات دیگر مفاهیم اعتباری اینست که در بیش از یک مقوله صادقند.^{۳۶} بتعبیر دیگر، مقصود از اعتباری، معقول ثانی فلسفی است که عروض آن در ذهن و اتصاف آن در خارج است و در خارج، وجود منحاز و مستقلی ندارد.

بنابراین او مفاهیم ماهیت، ذات، حقیقت، شیئیت (بمعنای مطلق وجود) و امکان را معانی عقلی یا اعتبار

عقلی میداند؛ چون بر بیش از یک مقوله قابل صدقند و در خارج نیز مابه‌ازاء مستقل ندارند.^{۳۷} پس هنگامیکه فصلی مانند ناطق را یک وصف اعتباری میداند، قصد او نفی تحقق ناطق در خارج نیست، بلکه نفی وجود منحاز و مستقلی بنام ناطق است؛ ناطق در ضمن هویتی بنام انسان وجود دارد.

شیخ اشراق کلیه صفات را بدو دسته تقسیم میکند، یک دسته صفاتی که در خارج مابه‌ازاء دارند، مانند سواد، بیاض و حرکت. دسته دوم صفاتی که در خارج مابه‌ازاء ندارند و فقط در ذهن موجودند، مثل امکان، جوهر بودن، رنگ، وجود و مانند اینها. خصوصیات دسته اول اینست که چون مفهوم سواد در خارج مابه‌ازاء دارد، بر بیاض قابل صدق نیست و مفاهیمی که بر بیش از یک مقوله صادق باشند مابه‌ازاء مستقل ندارند و از سنخ دسته دومند.^{۳۸}

شیخ اشراق در بحثهای متعددی که طرح میکند در صدد بیان این نکته است که مفهوم وجود امری اعتباری است، به این معنا که، وجود از معقولات ثانیه فلسفی است که عروض آنها در خارج نیست بلکه تنها در ذهن است.^{۳۹}

وی بر این نکته پای میفشارد که هنگامیکه از ذات شیء یا حقیقت شیء یا ماهیت شیء سخن بمیان می‌آید، مفهوم ماهیت از این جهت که ماهیت یا حقیقت یا ذات است، (نه از آن جهت که انسان یا اسب است) نیز اعتبار ذهنی و از معقولات ثانیه فلسفی است و بنابر آنچه گفته شد، حقیقت بشرط وجود بر شیء حمل میشود.^{۴۰}

۳۶. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات -

حکمة الاشراق، ج ۲، ص ۶۹.

۳۷. همان، ص ۷۰.

۳۸. همان، ص ۷۱.

۳۹. همان، ص ۶۴.

۴۰. همان، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۸.

وی در این جایگاه، برای سخن خویش دو حیث قائل میشود؛ حیثیت مفهومی و حیثیت حقیقی. سهروردی این دو حیثیت را از یکدیگر تفکیک میکند. حتی مطرح میسازد که حقیقت بشرط وجود، بر شیء حمل میشود. پس مفهوم ماهیت که بر اشیاء مختلف النوع حمل میشود یک مفهوم اعتباری ذهنی است، مانند مفهوم وجود که بر اشیاء مختلف حمل میشود.

البته این نکته که حقیقت بشرط وجود، بر شیء حمل میشود، خود مؤیدِ بخش نخست سخن نگارنده است که دلالت بر اصالت وجود دارد. با این توضیح که وقتی ماهیت را امری انتزاعی در نظر گرفتیم که بشرط وجود تحقق می یابد، لازمه این تحقق در عین اعتباری دانستن وجود، آنستکه ماهیت اعتباری بواسطه وجود اعتباری دارای حقیقت خارجی گردد. این نیز، انقلاب ذات است که محال بودن آن بدیهی است.

وی در پاسخ اشکال سهروردی میگوید: همانگونه که نور دو اطلاق دارد؛ یکی بمعنای مصدری که همان نورانیت شیئی از اشیاء است. در این اطلاق نور در عالم عین وجود ندارد بلکه وجودش در ذهن است. اطلاق دیگر بمعنای ظاهر بالذات و مظهر للغير بودن است؛ که مصداق آن ذوات نوریه است؛ مانند واجب تعالی، عقول و نفوس. وجود نیز اینچنین است و دارای دو اطلاق میباشد. در یک اطلاق معنای انتزاعی عقلی که از معقولات فلسفی است ملاحظه میشود که در نفس الامر تحقق ندارد و وجود اثباتی نامیده میشود. در لحاظی دیگر امری حقیقی از وجود اراده میشود که عروض عدم و نیستی به ذات خودش از او منتفی میگردد و این عدم و نیستی از ماهیت نیز بوسیله او برطرف میشود.

آنچه ما آن را اصیل میدانیم و عینیت و تحقق

■ سهروردی

سخنان فراوانی در باب

وجود و نور دارد. از جمله آنها

میتوان بتحقیق و واقعیت داشتن نور

در خارج، تشکیک نور، نحوه ادراک نور،

عینیت وجود و هستی صرف واجب،

نفس ناطقه و عقول اشاره کرد.

بالذات را از آن او میدانیم، وجود بمعنای دوم است.^{۳۱} از آنچه بیان شد بروشنی در می یابیم که اعتباری بودن وجود بمعنای معقول ثانی فلسفی که شیخ اشراق در این جایگاه بدان پرداخته، مورد تأیید ملاصدرا نیز هست و هیچ منافاتی با اصالت وجود ندارد.

۲-۲. نفی زیادت وجود بر ماهیت در خارج

راه دومی که سهروردی از آن وارد در بحث اعتباریت وجود میشده مسئله نفی زیادت وجود بر ماهیت در خارج است. این اشکال اصولاً در مقابل سخنان پیروان مکتب مشاء مطرح شده است.^{۳۲} ولی گویی با یک بیان نیز به اصالت وجود مربوط میشود. با توجه به اینکه یکی از مبانی اصالت وجود، یادت وجود بر ماهیت است و اینکه در هریک از موجودات عالم امکان، آنچه از وجود آنها دریافت میشود غیر از آن چیزی است که از ماهیت آنها بدست می آید. بعضی از معاصرین از نفی زیادت وجود بر ماهیت در خارج توسط سهروردی، نتیجه گرفته اند که چون وجود بر ماهیت زیادت ندارد پس نمیتوان از اصالت وجود

۳۱. ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۷۱-۷۵.

۳۲. سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات -

حکمة الاشراق، ج ۲، ص ۶۴ و ۶۵.

■ مسائلی چون

اعتباریت وجود، عدم

زیادت وجود بر ماهیت و مجموعیت

ماهیت به وی منسوب است که به اصالت

ماهیت نزدیکتر است تا اصالت وجود اما این

دسته از سخنان سهروردی نیز نمیتوانند

بمعنای اصالت ماهیتی بودن

او باشد.

ترکیب وجود و ماهیت را ملاک نیاز ممکن نمیداند و بجای آن تمایز میان غنی و فقیر را مینشانند. از اینرو وی تمایز مابعدالطبیعی ابن سینا میان وجود و ماهیت را بر نمی‌تابد و به نقد آن مبادرت می‌ورزد.^{۴۸}

ملاصدرا بر پایه اصالت وجود، نخست تمایز مابعدالطبیعی میان ماهیت و وجود را میپذیرد و سپس با توجه به اشرافی که بر دیدگاههای ابن سینا و سهروردی دارد، از آن عبور میکند و اثبات میکند که آنچه در عالم خارج حقیقتاً واقعی است وجود است. وی معتقد است «اتصاف» خارجی بطور معکوس اتفاق می‌افتد. برای مثال وقتی گفته میشود: «الانسان

۴۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۸۲-۸۳.
۴۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، التعليقات، بتصحیح عبدالرحمن بدوی، تهران: مکتبة الاعلام الاسلامية، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۸۵.

۴۵. همان، ص ۱۴۳.

۴۶. همو، الشفاء - الالهيات، بتصحیح ابراهیم مدکور؛ سعیدزائد؛ الأقنوا، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۶۳، ص ۸۰-۹۲ و ۶۲.

۴۷. همو، الشفاء - الطبيعيات، بتصحیح ابراهیم مدکور، قم: مکتبة المرعشی النجفی، ۱۴۵، ص ۲۷.

۴۸. سهروردی، مجموعه مصنفات - حکمة الاشراق، ج ۲، بتحقیق هانری کرین، ج ۲، ص ۶۵-۶۶؛ رازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، قم: انتشارات بیدار، بی‌تا، ص ۱۸۵.

سخن بمیان آورد.^{۴۳} البته این نحوه برخورد با اصالت وجود، همانگونه که بیان شد، توسط سهروردی بیان نشده است و تنها میتواند بعنوان لازمه سخن او استنباط گردد. این استفاده از اینجا رخ مینماید که نزاع اصالت وجود و اعتباریت ماهیت در فلسفه ملاصدرا متفرع بر قبول تمایز دو حیثیت فلسفی وجود و ماهیت در خارج است. اگر چنین مبنایی پذیرفته نشود نزاع اصالت وجود و ماهیت، بحثی لفظی خواهد بود.

تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت نخست توسط ابن سینا برای بیان نیازمندی ممکنات به واجب در وجود بیان میشود. برای این منظور وی به تفکیک ماهیت شیء از وجود آن دست میزند. وی معتقد است هر چه دارای ماهیت است، معلول است و هستی (انیت) معنایی است که از بیرون بر آن عارض میشود.^{۴۴} زیرا انسان بودن انسان غیر از موجود بودن اوست.^{۴۵}

این نظریه از لحاظ مابعدالطبیعی، بیش از هر چیز بر آن است تا تحلیل مرسوم ارسطویی را (که بر اساس آن هر موجود مادی، متشکل از دو جزء، یعنی ماده و صورت است) تغییر دهد. شیخ‌الرئیس معتقد است از صورت و ماده بتهایی نمیتوان وجود عینی بدست آورد، از اینرو، رابطه صورت و ماده را مورد تحلیل قرار داده و به این نتیجه رسیده است که هم صورت و هم ماده وابسته به عقل فعال است.^{۴۶} این نکته در خور توجه است که در این مبنا، وجود، علاوه بر ماده و صورت یک جزء تشکیل دهنده اشیا نیست؛ بلکه اضافه یا نسبتی است با خدا. این جنبه اضافی یا نسبی را ابن سینا عرض مینامد.^{۴۷}

اما چنانکه بیان شد شیخ اشراق اعیان خارجی را چیزی جز حقیقت نور نمیداند و بر این باور است که آنچه در خارج واقعیت دارد، انوار الهیه است که از طریق تجربه اشراقی قابل درکند. بر این اساس، وی

موجود»، برخلاف آنچه در ظاهر می‌نماید، موجود، محمول قضیه نیست، بلکه موضوع آنست. پس صورت صحیح این قضیه این است: «الموجود انسان» و بعبارت دقیقتر: «الوجود انسان»، یعنی «موجود مطلق» و یا «حقیقت وجود» با تعین خاص انسانی متعین شده است. بنابراین، از نظر صدرالمتألهین، در قضایایی که از واقعیت و هستی اشیا و از کان تامه آنها خبر داده میشود، واقعیت و موجود یا وجود - بنابر اصالت وجود - موضوع حقیقی آن قضایاست و از اینرو، حمل مفهوم موجود یا وجود بر آنها، در واقع، از باب عکس‌الحمل است؛ یعنی بجای اینکه «ماهیات» متصف به «وجود» شود، وجود به «ماهیات» متصف شده است، ماهیاتی که عرض ذاتی برای وجود بشمار می‌آیند.^{۴۹} وی درباره رابطه میان «ماهیت» و «وجود»، ماهیات را «معانی عقلی» میداند؛ یعنی آن کیفیات ذهنی که در اثر اتحاد نفس با اشیا در ساحت وجود با عقل درک میشوند و بعنوان ماهیات در ارتباط با «وجودات» خاص معنا و مفهوم پیدا میکنند. این وجودات، غیر از تعینات درونی و ذاتی «حقیقت وجود» نیستند که با آنها، وجود مرحله مطلقیت را ترک میکند و به جزئیّت در می‌آید.^{۵۰}

در فلسفه ملاصدرا، بر خلاف ابن‌سینا، «وجود» یک عرض نیست، برعکس، «وجود» چیزی است که اساساً واقعی است و تمام ماهیات چیزی جز تعینات یا محدودیتها یا حالات حقیقت یگانه وجود نیستند. حقیقت وجود نمیتواند چیزی جزئی باشد، آن فی نفسه در مطلقیت خود، نامحدود و غیر متعین است. فقط وقتی از عالترین مرتبه وحدت و بساطت مطلق نزول میکند و محدودیتها و تعینات گوناگون را میپذیرد، بعنوان اشیا جزئی پدیدار میشود که دارای

ماهیتند. بر این اساس است که تمایز نهاده شده توسط ملاصدرا میان ماهیت و وجود با تمایز ابن‌سینا کاملاً متفاوت میشود و هیچیک از اشکالات سهروردی به آن وارد نیست و حتی صدرالمتألهین در این نقطه با شیخ اشراق هماهنگ میشود. وی «نور» را نمونه کامل تشکیک میداند و حکیمان اشراقی را که به این نکته رسیده‌اند، میستاید.^{۵۱} نتیجه این نزدیکی، این اندیشه است که «وجود» یک «حقیقت نورانی» است که خود را در درجات و مراتب گوناگون متجلی و ظاهر میسازد؛ هرچند انوار در نظرگاه اشراق از چنین وحدتی برخوردار نیستند.^{۵۲}

۲-۳. مجعولیت ماهیت

از بنیادترین مسائلی که بیانگر اصالت ماهیتی بودن شیخ اشراق است، مجعول دانستن ماهیت توسط اوست. بر اساس مبانی فلسفی، از وجود و ماهیت، آنچه جعل به او تعلق میگیرد، اصیل است و دیگری جعلش بتبع آن امر اصیل است. حال اگر شیخ اشراق قائل به مجعولیت ماهیت باشد، بناچار اصالت ماهیتی خواهد بود. سهروردی در این زمینه سخنی دارد که از محکمترین دلایلی اندیشمندانی بشمار می‌آید که او را اصالت ماهیتی میدانند. لازم است این سخن بدقت بررسی شود.

سهروردی در کتاب حکمة الاشراق میگوید:

از میان وجود و ماهیت آنچه مجعول میباشد، ماهیت است نه وجود. از آنجا که بیان شد وجود اعتبار عقلی است. پس از جانب علت،

۴۹. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۳۳.

۵۰. همان، ص ۵۸.

۵۱. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ۲۸۵.

۵۲. سهروردی، مجموعه مصنفات - حکمة الاشراق، ج ۲،

ص ۱۱۹.

بعنوان موجوداتی جزئی، متمایز و واحد است. وی ماهیت و وجود را دو حیثیت متغایر خارجی نمیداند تا یکی اعتباری باشد و دیگری اصیل. بر این اساس آنچه در خارج واقعیت دارد تنها موجود جزئی و عینی است که در جزئیت و عینیت خود واقعی است.

نتیجه

از مباحثی که مورد نظر قرار دادیم روشن شد سهروردی سخنان فراوانی در باب وجود و نور دارد که بروشنی با اصالت وجود ملاصدرا هماهنگی و سازگاری دارد. از جمله آنها میتوان بتحقیق و واقعیت داشتن نور در خارج، تشکیک نور، نحوه ادراک نور، عینیت وجود و هستی صرف واجب، نفس ناطقه و عقول اشاره کرد. از دگرسو مسائلی چون اعتباریت وجود، عدم زیادت وجود بر ماهیت و مجعولیت ماهیت به وی منسوب است که به اصالت ماهیت نزدیکتر است تا اصالت وجود. از مباحث گذشته ما آشکار شد که این دسته از سخنان سهروردی نیز نمیتوانند بمعنای اصالت ماهیتی بودن او باشد، زیرا چنانکه گفتیم سخن از اصیل و اعتباری هنگامی معنا دارد که تمایز مابعدالطبیعی میان وجود و ماهیت پذیرفته شود که شیخ اشراق از آغاز، آن را کنار گذاشته است. بدون پذیرش چنین تمایزی، این نزاع، موضوعیت نمی‌یابد. از اینرو، این سخنان ارتباطی به اعتباریت وجود صدرایی که یکی از پیش فرضهای آن تمایز مابعدالطبیعی وجود و ماهیت است، پیدا نمیکند. از مجموع شواهد این نتیجه بدست می‌آید که مجموع سخنان سهروردی با اصالت وجود بسیار نزدیکتر و هماهنگتر است تا اصالت ماهیت.

۵۳. همان، ص ۱۸۶.

۵۴. همان، ص ۶۲.

هویت شیء افاضه میشود و ممکن بخاطر تحققش و وجودش بینای از مرجح نیست وگرنه لازم می‌آید پس از آنکه فی نفسه وبالذات ممکن بود منقلب بواجب بالذات شود ... و نور الانوار علت وجود تمامی موجودات و همچنین علت ثبات آنهاست.^{۵۳}

اگر در همین عبارت بدقت تأمل کنیم درمیابیم که از آن، اصالت ماهیتی بودن شیخ اشراق بر نمی‌آید، زیرا هنگامیکه میگوید وجود اعتبار عقلی است، ماهیت نیز به این معنا اعتبار عقلی است و اصیل نیست. (چنانکه پیش از این بیان شد. هنگامی که وی میگوید وجود اعتبار عقلی است، منظورش معقول ثانی بودن مفهوم وجود است که اگر معقولات ثانیه فلسفی بخواهند در خارج مابه‌ازاء داشته باشند تسلسل پیش می‌آید که این امر محال است.) فاعل و جاعل فقط یک هویت را جعل میکند. اینطور نیست که ابتدا فاعل ماهیت انسان را جعل کند، سپس وجودش بتبع آن موجود شود. اما شیخ اشراق دیگر در مقام اثبات این امر نیست که چه چیز این هویت، بجاعل یا فاعل مربوط است، زیرا قبلاً و حتی در ادامه همین عبارت میگوید که ممکن برای تحقق وجودش احتیاج بمرجح دارد، زیرا در حد ذات، وجود بر عدمش رجحانی ندارد. بلکه این رجحان بواسطه مرجح است و این مرجح است که وجود ممکن را رجحان میدهد.^{۵۴} پس نتیجه میگیریم هنگامی که شیخ اشراق میگوید: «آنچه علت فیاض اعطا میکند هویت شیء است.»، نمیتواند دلیلی بر اصالت ماهیتی بودن وی باشد، زیرا آن هویت هم، ممکن است و ممکن برای وجودش احتیاج به مرجح دارد و آن مرجح، وجود ممکن را افاضه میکند. چنانکه پیش از این نیز گفتیم، شیخ اشراق تمایز مابعدالطبیعی وجود و ماهیت را نمیپذیرد. از نظر او آنچه در خارج واقعیت دارد، افراد انسان، عقل و ...